

كحل: مجلّة لأبحاث الجسد والجندر  
مجلّد 9، عدد 1 (شتاء 2023)

راه طولانی رهایی:  
آرشیو، تاریخ سازی و جایگاه زنان در انقلاب ظفار

سلما الف و جیران میم.

«یک فمینیست شگفت انگیز بحرینی، راه بسیار خلاقانه و هوشمندانه ای را برای متقاعد کردن فرزندان پسر در خط مقدم جبهه پیدا کرد: رهایی زنان در گرو رهایی جامعه، و رهایی جامعه در گرو رهایی زنان است.»<sup>1</sup> اینها سخنان هاینی سرور، مردم شناس و فیلمساز لبنانی درباره یکی از زنان انقلابی است که هنگام فیلمبرداری فیلم مستند نمادین «وقت آزادی فرا رسید (ساعة التحرير دقت)» (۱۹۷۴)، درباره انقلاب ظفار، با او آشنا شد. انقلاب ظفار (۱۹۶۵-۱۹۷۶) در ژوئن ۱۹۶۵ علیه حکومت استبدادی سلطان سعید بن تیمور و نقش استعماری بریتانیا در عمان و منطقه به وقوع پیوست.<sup>2</sup> این انقلاب بیش از یک دهه به درازا کشید، زیرا انقلابیون مبارزات خود را در مناطق آزاد شده ادامه دادند و از حمایت گسترده از سوی عدن، کویت و عراق و حتی حمایت های مادی و دیپلماتیک از سوی اتحاد جماهیر شوروی و چین در مقاطع مختلف نیز برخوردار شدند. این انقلاب توانست در سراسر منطقه خلیج اعضایی را به خود جلب کند: از کویت، بحرین، عربستان سعودی، ایران گرفته تا حتی فراتر از آن، اعضایی از میان جنبش های فلسطینی، کوبایی و اروپایی. اوایل دهه ۱۹۷۰، نیروهای انقلابی توسط جبهه خلق برای آزادی خلیج عربی اشغالی (PFLOAG) رهبری می شدند. جنبشی چپ گرا که از جنبش ناسیونالیست عربی (MAN) به وجود آمده بود. جبهه خلق برای آزادی خلیج عربی اشغالی توانست یک برنامه اجتماعی در ظفار ایجاد کند و آزادی زنان را به عنوان محور اصلی پروژه انقلابی خود برای ایجاد تحولات سیاسی و اجتماعی قرار دهد.

متن زیر سلسله نامه هایی ست رد و بدل شده میان دو زن چپ گرا و مرتبط با خلیج عربی-فارسی. آنها در این مکالمات از تلاشهای همزمانشان برای ردیابی زندگی گذشته و عمدتاً نامرئی زنان چپگرایی مینویسند که در این جنبش انقلابی فعال بوده اند. ما تلاش خواهیم کرد بدانیم بررسی تمرکز بر زنان انقلابی و عملکردشان در پروژه های آزادی بخش ملی و تحول اجتماعی انقلابی، اندیشیدن با بررسی مسائل طبقاتی، نژادی/قومی، ملیتی و همچنین سیاست های جنسی و جنسیتی در مواجهه با جنبش های ناسیونالیستی، ضد استعماری و چپ عربی در ظفار، چه دستاوردی می توانست داشته باشد. این مکاتبات، نشانه هایی از شیوه آرشوسازی و اعمال تاریخ سازی از طریق زندگی زنان انقلابی از هر دو سوی کرانه خلیج فارس و شبهه جزیره عربستان را در هم آمیخته است. زنانی که مسیرشان در جبهه ظفار و پایگاه پشتیبانی آنان یعنی جمهوری دموکراتیک خلق یمن (PDRY) در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به هم پیوند خورده است. علاوه بر منابع دانشگاهی، ما با منابع فرهنگی از جمله ادبیات، خاطرات، فیلم و منابع دیجیتال به زبان عربی، انگلیسی و فارسی که توسط اعضا و حامیان جنبش های سیاسی تولید شده اند نیز سر و کار داریم تا در انتها بتوانیم پا را از نماد گرایی زن انقلابی فراتر نهاده و پرسش های جدیدی پیرامون نقش زنان در انقلاب، جامعه و تاریخ به معنای وسیعتر مطرح کنیم.

جیران عزیز،

<sup>1</sup> Jirmanus Saba, 2019.

<sup>2</sup> Takriti, 2013.

من این مقاله را همزمان با تحقیق پیرامون پیوند میان رمان «ورده» را اثر صنعه الله ابراهیم<sup>3</sup> و شخصی به نام لیلا فخری، یکی از اعضای بحرینی جبهه خلق برای آزادی خلیج عربی اشغالی (PFLOAG)،<sup>4</sup> که مدرسه انقلابی را در ظفار تاسیس کرده، مینویسم.<sup>5</sup> اسم عملیاتی او هدی سالم بود - دانش آموزان مدرسه انقلابی در جبهه و همچنین دانش آموزان دبستانی که وی بعدها تاسیس کرد خود را «بچه های هدی» می نامند. این گمان همواره در جریان است که شخصیت ورده بر اساس قصه خود لیلا نوشته شده باشد.<sup>6</sup> - اگرچه فرض من در این بود لیلا در این رمان به شکل شخصیت دیگری توصیف شده - «دختر یک تاجر مستقر در بحرین و همچنین دانشجوی دانشگاه آمریکایی بیروت».<sup>7</sup> البته باید اعتراف کنم که هنگام خواندن رمان کمی معذب بودم. چرا که گاهی در عین مجذوب بودن، احساس کردم از زاویه دید و تخیل یک نویسنده مرد، به دنیای ورده قدم میگذارم. انگار که شیخ لیلا (و بدون شک زنان دیگر) به ورده وصله و پینه شده باشد، تصویری از زنی انقلابی و نمونه، آن هم از طریق سبک مستند سازی و روشی که ابراهیم در داستان نویسی خود به کار میبرد.<sup>8</sup>

نامرئی بودن زنان انقلابی خاورمیانه (و یا به طور اعم، در جنوب جهانی)، مسلماً برآیندی ست از تلمبار لایه هایی از ابهام و تیرگی. لیلا فخری، اوجی از یک مسیر تاریخی است که در لایه هایی از سکوت برآمده از جبر جغرافیایی و غیبت روایت جریان اصلی از تاریخ ملی خلیج، به ورطه فراموشی کشیده شده. سیر تواریخ اجتماعی خلیج هم عموماً در پژوهش های انگلیسی زبان غایب است، اگرچه به واسطه مجموعه ای از آثار اخیر تقویت شده است.<sup>9</sup> با اینکه این آثار توانسته اند حوزه مطالعات خلیج را اساساً متحول کنند، اما ما هم میتوانیم با برجسته سازی مشارکت زنان در جنبش های سیاسی و همچنین با مطالعه دو سوی کرانه خلیج به طور همزمان، به گسترش بیشتر آن کمک کنیم. اگر در مطالعه آرشیو و تاریخ سازی، در مناقشه ها و جنبش ها با غیبت زنان (و دیگر گروه های به حاشیه رانده شده) مردمی مواجه شدیم، می بایست همگام با تاریخ نگاران فمینیست و اجتماعی که مدتهاست پیرامون بازیابی زندگی افراد به حاشیه رانده شده در تاریخ در بحث و گفتگویند، در نوشته هایمان به چرایی آن بپردازیم و پرسشگری کنیم.<sup>10</sup>

<sup>3</sup> Ibrahim [trans. Aboul-Ela], 2000 [2021].

<sup>4</sup> Alekry, 2014.

<sup>5</sup> Takriti, 2013, 124.

<sup>6</sup> K. Diallo, 2021.

<sup>7</sup> Ibrahim, 2021, 140.

<sup>8</sup> Sonallah Ibrahim was himself involved in leftist student circulations in Cairo from the early 1950s, and imprisoned from 1959-1964 by the Egyptian authorities for being part of the Egyptian Communist Party (El Attar, 2009).

<sup>9</sup> Beaugrand, 2018; Bishara and Wint, 2021; Chalcraft, 2016; Guirguis, 2020; AlShehabi, 2015; AlShehabi, 2017. Unpublished works include Al-Rashoud, 2016; Boodrookas, 2020.

<sup>10</sup> Sajed, 2021; Trouillot, 1995.

اگر از این لایه ها عبور کنیم، شخصیت لیلا تا اندازه ای نمایان میشود، شخصیتی دوست داشتنی که همه آشنایان از او به نیکی یاد میکنند - صنعه الله ابراهیم درباره بازدید خود از ظفار میگوید که همه مردم یک نام بر لب داشتند: هدی! تجارب لیلا در پژوهشی به زبان انگلیسی با عنوان «انقلاب موسمی» و همچنین تعدادی کتاب و مقاله به زبان عربی، هم درباره او و هم به یاد به رشته تحریر درآمده است.<sup>11</sup> در حالیکه او دعوت به مراسمی هایی را که برای بزرگداشت زندگیش ترتیب داده می شد رد می کرد اما دیده شدن نسبی اش در تاریخ محصول میراث لیلا در مقام یک انقلابی و سازمانگر اجتماعی دیرپا و متعهد است که تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۶ ادامه داشت. محتمل است موقعیت اجتماعی لیلا به عنوان یک زن عرب شهری از خانواده ای بورژوا که بخشی از دایره دانشجویانی هم بود که از خلیج به دیگر پایتخت های منطقه فرستاده میشدند در دیده شدنش نقش داشته باشد. لیلا به بغداد و سپس به بیروت رفته بود تا در دانشگاه آمریکایی بیروت (AUB) تحصیل کند. او در دانشگاه آمریکایی بیروت، به عضویت «انجمن دانشجویان بحرین» (رابطة طلبة البحرين) درآمد و سپس به سمت رئیس کمیته فرهنگی این انجمن منصوب شد. در تابستان ۱۹۶۸، لیلا به جمع دیگر زنان جوان دانشگاهی و فعالان مدنی از جمله سبیکه النجار و فوزیه مطار از محرق پیوست تا «انجمن زنان اوال» را تشکیل دهند.<sup>12</sup> در بیروت بود که وی به جنبش ملی گرایان عرب و سپس به PFLOAG پیوست که از دل جریان چپ گرایان جنبش ملی گرایان عربی بیرون آمده بود.<sup>13</sup> مسیر آزادی بخش ملی و اقدامات انقلابی، بعدها او را در سال ۱۹۷۰ از بیروت به ظفار کشاند. لیلا در مستندی کوتاه (دسترسی به منبع میسر نشد) که به نظر می رسد توسط بی بی سی بایگانی شده و هرزگاهی در شبکه های اجتماعی به اشتراک گذاشته میشود، دیده میشود. این مستند مدرسه انقلابی ظفار را به تصویر می کشد و لیلا در آن به زبان انگلیسی درباره تعهدش به اقدامات انقلابی به مصاحبه کننده میگوید: «این کار وظیفه من است، وظیفه ای که بر روابط خانوادگی ام اولویت دارد.»<sup>14</sup>

<sup>11</sup> Takriti, 2013; Al-Qassab, 2008.

<sup>12</sup> Al-Najjar and Mattar, 2017, 685.

<sup>13</sup> Al Mayadeen Podcasts, 2022.

<sup>14</sup> Abdulhadi Khalaf, 2017.



مبارزه ای که لیلا برای آن حتی از خانواده اش هم گذشت، نبرد زنان پزشک، معلم و رزمنده بود که در خط مقدم آن PFLOAG بر تحصیل و آموزش نظامی دختران و پسران انقلابی تاکید می کرد و تعدد زوجات، کودک همسری و ختنه زنان را نیز ممنوع کرده بود. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، در آن زمان پرداختن به روابط جنسیتی، بخشی از برنامه سیاسی گروه های انقلابی چپگرای فعال در منطقه بود. شناخت لیلا به دور از شناخت گسترده جنبش و مسیر سیاسی ای که به آن تعلق خاطر داشت تصویری مبهم به ما خواهد داد. به نظر من بخشی از این کار شناخت اوست بدون انتخابش به عنوان نمادی فمینیستی و دیدن، فهمیدن و شناساندنش در قالب جمع پویای زنان در تاریخ انقلاب و به خصوص در انقلاب ظفار. نمیدانم آیا لیلا و دیگر زنان انقلابی جبهه، خودشان را فمینیست میدانستند یا نه؟! این هم برایم جای سوال دارد که چگونه زندگی زنان ظفاری «خرده دهقان»، آن هم با نقش های جنسیتی منطبق بر معیشت روستایی، آنان را برای مبارزه در خط مقدم جبهه و رزمندگی آماده کرده و فعالیتشان را شکل داده است.<sup>15</sup> البته من این سوالها را برای بیشتر اندیشیدن در باب اقداماتی میبرسم که باید صورت گیرد تا این مفهوم به گونه ای استناد شود که تجارب تاریخی [مربوط به این مفهوم] را مخدوش نکند. [این نوع نگرش] از ما میخواد که تنشها و مذاکراتی که بدون شک بر سر نقش های جنسیتی در جنبش های انقلابی رخ داده است را بشناسیم و در عین حال بر یکپارچگی فمینیسم انقلابی/ضد استعماری با پروژه چپ گرایی که خواهان تحول اجتماعی بود تاکید کنیم، نه بر جدا بودنشان.

این بدان معنا نیست که ما نمیتوانیم زنان انقلابی در ظفار را فمینیست بدانیم، اما اگر بخواهیم از مفهوم فمینیست به عنوان یک ویژگی استفاده کنیم، بر این باورم که فمینیست ها را میتوان در جایگاه واقعی خود یافت: جنبش آزادی بخش و انقلابی! داشتن نگاهی به آرشیو ها و تاریخ به درک بیشتر فمینیست ها و

<sup>15</sup> Takriti, 2013.

فمینیسم و همچنین شناخت چگونگی/کجایی رخداد آن کمک میکند. آیا میتوانی به من بیشتر درباره این موضوعات بگویی؟: درباره زنان ایرانی چپ گرا، ضداستعمار و رزمنده ای که بخشی از انقلاب ظفار بودند؟

سلما

سلمای عزیز،

اولاً خوشحالم که موضوع نگاه مردانه را در رمان «ورده» صنعه الله ابراهیم مطرح کردی. چه کتابی با استقبالی گسترده! اما من هم نتوانستم بدون معذب شدن از کنار خواندن شخصیت ها، روایت و طرح داستان ش بگذرم. وقتی مردم رمان را مورد تحسین قرار میدهند، کنجاوم بدانم دقیقاً چه چیزی را در مورد آن عالی و برجسته میدانند؟ برای من، این هیجان اولیه از محبوب سازی و گنجاندن یک زن رادیکال قرن بیستمی اهل خلیج در داستانی ست درباره انقلاب ظفار و یک دوره انقلابی بسیار مهم. حتماً میتوانی واکنش من را هنگام خواندن پاراگراف ابتدایی کتاب درباره ارگاسم مردانه تصور کنی: روایتی درباره رویاهای «رشدی» راوی داستان درباره ورده و چند باری که امیالش به «ثمر» نشست و او را «خیس، براق و مملو از احساسات» از خواب پراند.<sup>16</sup> در حاشیه آن نوشته ام: «چرا باید با متمرکز کردن میل مردانه آغاز شود؟». مطمئن نیستم که آیا از محوریت میل فانتزی مردانه که در سرتاسر رمان جاری و ساری است احساس ناراحتی بیشتری میکنم یا از سکوت بی چون و چرای تحسین و استقبال از رمان در مقابل این جریان؟!

اگرچه که این صحنه آشکارا ناخوشایند است، اما من فکر میکنم اگر انقلاب ظفار چنین جهت گیری فمینیستی نداشت این تنش ها به شکل دیگری پیش می آمد. منظورم تعهد سیاسی برای تغییر شرایط مادی زندگی زنان و موقعیت اجتماعی آنان است و همانطور که تو گفتی کمبود تاریخ نگاری های رادیکال خلیجی از زندگی زنان چپگرا. تمامی این جریانات به اتفاق هم انتظاراتی را درباره نحوه نگاه به زندگی این زنان ایجاد میکند که باید در ذهن خود حفظ کنیم. ناراحتی من، از جنس استیصالی است که ورده را در قالب یک رمان دربر میگیرد، - استیصالی که هم ستیزه جویانه و هم دلسوزانه است - و من به آن انتقاد دارم، نقدی رفاقتی.<sup>17</sup> چراکه عمیقاً به آن آینده ای اهمیت میدهم که زمانی در قالب پروژه ای سیاسی قابل تصور بود و همچنان ارزش این را دارد که حفظ شود. آینده ای که ظاهراً به همان اندازه که ادعاهای فمینیستی داشت، ادعاهای سیاست چپگرایانه و ضدامپریالیستی را هم با خود به همراه داشت.

<sup>16</sup> Ibrahim, 2021, 3.

<sup>17</sup> Slothuus, 2021.

گستره و میزان درگیری جنبش های چپ با رهایی اجتماعی و سیاسی زنان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، به لحاظ عملی و نظری در بستر جامعه ایرانی توسط محققان فمینیست بررسی شده است.<sup>18</sup> در برخی گزارش های قدیمی که توسط اعضای سابق جنبش های سیاسی نوشته شده، نقدهای مهمی بر فرهنگ های سیاسی مردسالارانه و مردانه، رد مفهوم رهایی زنان به مثابه یک ساختار بورژوازی، و سرکوب منافع زنان، درکنار دیگر موضوعات اصلی این گزارش های جنبش چپگرا دیده میشود. البته این آثار را باید در بستر زمانی خود مورد نظر قرار داد: مایخولیایی وحشتناک این نوشته ها را، به خصوص با بیان پیامدهای پس از انقلاب ۱۹۷۹ ایران، شکل داده است، دوره ای که با احساس باخت و شکست برای جنبش چپ تعریف شده است. آثار متأخرتر به مدد فاصله زمانی و مکانی از آن بستر، دوباره قرار دادن زنان و جنبش های آن زمان را در بافت تاریخ فراملی و جهانی آغاز کرده اند.<sup>19</sup> این جریانی است که من احساس می کنم کار ما سعی دارد با آن صحبت کند: ما هنوز کارهای زیادی برای یادگیری درباره این مقطع تاریخی مهم پیش رو داریم، زمینه سازی جنبش های سیاسی فراتر از چارچوب دولت، و در برهه استعمارزدایی، فراملی گرایی و جنبش همبستگی جهان سوم، از طریق تجربیات تاریخی زنان.

ورده های دیگری هم وجود داشتند - همانگونه که شما اشاره کردید: انقلابیون ایرانی! آنان زنان ضد امپریالیستی بودند که به مبارزات ضد استعماری پیوستند و با جنگ استعماری - جنگ ظفار - به رهبری بریتانیا که به شدت مورد حمایت نیروهای نظامی ایرانی قرار گرفته بود، مخالفت کردند. با مداخله نظامی ایران در حمایت از جنگ انگلیسی/سلطانی برای سرکوب انقلاب در اوایل دهه ۱۹۷۰، ظفار به محلی تبدیل شد که در آن اپوزیسیون سیاسی ایران با نیروهای شاه و هواپیماها و تسلیحات تازه خریداری شده ایران از ایالت متحده که علیه جنبش انقلابی و مردم ظفار استفاده میشد روبرو شدند.

دوخواهر با نام های رفعت و محبوبه افراز در اواسط سال ۱۹۷۵ به عنوان پرستار و پزشک داوطلب به انقلاب ظفار پیوستند. این دو خواهر از طرف سازمان متبوع خود، سازمان مجاهدین خلق ایران، به ظفار اعزام شدند و در بیمارستان های الشهیده فاطمه غنانه و الشهید حبکوک مستقر شدند. بیمارستان اولی با کمک کوبا در سال ۱۹۷۴ ساخته شده بود و توسط یک تیم پزشکی کوبایی هدایت میشد و دومین بیمارستان توسط پزشک فلسطینی (مروان) نظمی خورشید از جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین ساخته شد.<sup>20</sup> سازمان مجاهدین خلق یک سازمان چپ/اسلامی بود که در سال ۱۹۷۵ با گرایش برخی از اعضای آن به مارکسیسم-لنینیسم، انشعاب حزبی خشونت آمیزی را تجربه کرد. به گفته آنها، این دو خواهر متعلق به گروه انشعابی مارکسیستی سازمان بودند. مجاهدین (مارکسیست/لنینیست)، و همچنین دیگر سازمانهای اپوزیسیون مارکسیست ایرانی، در سراسر خاورمیانه شبکه های ارتباطی برقرار کرده بودند. چراکه سرکوب سیاسی در ایران تحت حکومت دیکتاتوری شاه، اعضای این سازمان ها را مجبور به فعالیت در شبکه های مخفیانه خارج از کشور کرده بود.

<sup>18</sup> For example: Moallem, 2005; Moghissi, 1994; Paidar, 1995; Shahidian, 1994.

<sup>19</sup> Nasrabadi, 2014; Gordon, 2021; Sohrabi, 2020.

<sup>20</sup> Padilla, 2019; Takriti, 2013, 302.

شایان ذکر است که ما میزان قابل توجهی از تجربیات رفعت افراز (صدیقه)<sup>21</sup> و محبوبه افراز (دکتره زهرا) از زمان حضورشان در ظفار دسترسی داریم، چراکه دوست و رفیقشان تراب حق شناس در سال ۲۰۱۵ در تبعید در آلمان، یادداشت های آنان را گردآوری و منتشر کرده است.<sup>22</sup> در دیگر خاطرات، شناخت ما از این زنان با واسطه و از طریق بازگویی خاطرات رفقاییشان که عمدتاً مردان بودند به دست می آید.<sup>23</sup> پس از انتشار روایت این دو خواهر به زبان فارسی در سال ۲۰۱۵، زندگی آنان مورد توجه قرار گرفت چراکه پژوهشگران به بررسی این اطلاعات جلب شدند. من هنوز نمیدانم آیا خواهران افراز هرگز با لیلا فخر و دیداری داشته اند؟! آیا آنان هنگام بازدید از مدرسه انقلابی با لیلا روبرو شده بودند یا اینکه آیا هرگز لیلا از بیمارستان هایی که این دو در آنها مستقر بودند دیدار کرده است یا خیر!؟

این دو خواهر زنده نماندند تا انقلاب ۱۹۷۹ در ایران را به چشم ببینند. رفعت افراز تنها دو ماه پس از ورودش به ظفار احتمالاً در اثر مالاریا از دنیا رفت. او در این مدت کوتاه به عنوان پرستار به انقلاب کمک کرد و خواهرش محبوبه، که یادداشت هایش بخش اعظم کتاب منتشر شده را دربر میگیرد، در اثنای نگارش درباره فعالیت ها و اعمال روزانه خود، از نقش رفعت در تزریق و پانسمان بیماران تا تمیز کردن و دسته بندی و طبقه بندی داروها حکایت میکند. جدای از فعالیت های معمول و روزانه در شرایط بسیار سخت، نوشته های محبوبه نشان از مهربانی رفعت در مواجهه با مردم در بیمارستان های ظفار و عزم او برای ایجاد شرایط بهتر برای زنان و کودکان در بیمارستان حبکوک، یعنی جایی که به «شهر ارواح» شهرت داشته، دارد؛ مکانی که به گفته دکتر کمل مهنا که مدت زمانی را بر اساس سنت «پزشکان پابرهنه» در آنجا گذرانده است، مکانی متروک و بی جان توصیف شده است.<sup>24</sup>

خواهران افراز درخواست های زیادی از کمیته مرکزی برای بهبود شرایط بیمارستان های محل خدمتشان داشتند، یکی از آن درخواست ها، تهیه غذای مناسب برای نوزادان و کودکان بود؛ زیرا اغلب به آن ها غذایی داده می شد که قادر به هضم آن نبودند. هنگامی که کمیته مرکزی حزب اقدامی در جهت این درخواست آنان انجام نداد، رفعت شخصاً مسئولیت را بر عهده گرفت و به طور مرتب سوپ یا شیربرنج می پخت. یکی از کارکنان بیمارستان از او انتقاد میکرد که چرا به مادران اعتماد میکند و قابله و ماهیتابه های محتوی غذا را به آنان را میدهد، زیرا مردم محلی آنان را می دزدند! حتی از او می پرسیدند چرا کودکان به غذای جداگانه نیاز دارند. علیرغم تمسخر، رفعت به مادران اعتماد میکرد و به آنها اجازه میداد که ظرف غذا را شب نزد خود نگاه دارند و روز بعد برای دریافت وعده بعدی غذا پس بدهند. خواهرش همچنین مینویسد: گاهی اوقات اجاق گاز قابل حمل را به بیمارستان میبرد تا به مادران نشان دهد که چگونه با جوشاندن برنج و استفاده از آب نشاسته، یک داروی ضد اسهال برای نوزادان درست کنند.<sup>25</sup> اقدامات کوچک اما رادیکال مراقبتی او برای من مهم است، زیرا نفس مراقبت یک عمل سیاسی رادیکال است، به

<sup>21</sup> Nom de guerre.

<sup>22</sup> Afraz, 2015.

<sup>23</sup> Sohrabi, 2020; Mojab, 2023; Mojab, forthcoming.

<sup>24</sup> Muhanna, 2012, 137.

<sup>25</sup> Haghshenas, 2015, 134, 138.



این دلیل که این اقدامات خطوط پنهان فراملی گرایی را که توسط زنان اعمال می‌شود، با ارزش های فمینیستی که من آن ها را درک کرده ام، می آمیزد و آشکار می‌سازد؛ حتی اگر این زنان خود را فمینیست نمی‌دانستند. من شباهتی بین کارهای لیلا در فشار برای جدی گرفتن مسائل زنان به عنوان سیاست PFLOAG و تلاش های رفعت برای رفع نیازهای زنان و کودکان از طریق ایجاد فضایی برای مادران در راستای طرح عاملیت خود می‌بینم، که هیچکدام بدون فعالیت های مدنی زنانه ممکن نبودند.

محبوبه افراز خواهر کوچکتر رفعت پزشک بود و در اوان بیست سالگی خود به آن سوی خلیج سفر کرده بود. او در سن 23 سالگی، قبل از ورود به ظفار، جوان ترین زنی بود که با پایان نامه ای درباره حاملگی خارج از رحم از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران در ایران فارغ التحصیل شده بود. زنان ظفار اغلب در بیمارستان خجالت میکشیدند که مشکلات خود را به پزشکان کوبایی یا دیگر دکترهای مرد بگویند، لذا حضور محبوبه در آنجا بسیار مهم بود زیرا اولین باری بود که آنان به پزشک زن دسترسی داشتند.<sup>26</sup> دکتر زهرا، نامی که محبوبه با آن شناخته میشد، به صفوف پزشکان کوبایی، فلسطینی، لبنانی و دیگر اعراب داوطلب در انقلاب پیوست، زیرا کمک های پزشکی یکی از ستون مهم همبستگی فراملیتیست. پس از شکست نظامی انقلاب ظفار، محبوبه افراز در جمهوری دموکراتیک خلق یمن اقامت گزید، جایی که او در برنامه های فارسی زبان ضد رژیم ایران در رادیو عدن کار میکرد. او در نهایت به پاریس رفت، جایی که زندگی او در شب پیش از پیروزی انقلاب ایران با یک تراژدی، به احتمال زیاد خودکشی پایان یافت.

علاوه بر شهرت نسبی و فزاینده رفعت و محبوبه در جذب دانشگاهیان، دو خواهر دیگر به نام های پوران و هایدی بازرگان نیز از طریق سازمان مجاهدین به انقلاب ظفار وصل شدند. گفته می شود پوران بازرگان مدتی را در مدرسه انقلاب گذرانده بود. عمر او کفاف داد تا انقلاب ایران را ببیند، اما به دلیل فعالیت سیاسی مجبور به تبعید شد و در سال ۲۰۰۷ در پاریس درگذشت. با این حال، او رده هایی از زندگی انقلابی خود در عمان، یمن، عراق، لبنان، ترکیه و دیگر جاهای خاورمیانه برجای گذاشته است. دوست و رفیق او یاسمین میظر مینویسد که او آنقدر متواضع بود که نمی خواست درباره مشارکت و تجربیاتش مصاحبه کند؛ و این شاید نشانه ای از تعهد مادام العمر او به تعلق جمعی حتی پس از پایان فعالیت های مخفیانه اش باشد.<sup>27</sup> او همچنین یک خواهر به نام هایدی داشت که مدتی در جمهوری دموکراتیک خلق یمن مستقر بود. این دوران، مقطعی است کوتاه اما مهم، زمانیکه افرادی از دو سوی کرانه خلیج در یک پروژه سیاسی مشترک شرکت کردند. با این حال برایم سوال است که به واقع ایرانی ها تا چه اندازه در پروژه سیاسی انقلابی خلیج سهیم و فعال بوده اند؟! دوست دارم درباره پیچیدگی های گذر از جنبش ملی گرایی عربی به PFLOAG بیشتر بدانم و اینکه این تغییر برای زنان چه معنایی دربر داشت؟

جیران

<sup>26</sup> Ibid., 41-42.

<sup>27</sup> Mather, 2007.

## جیران عزیز،

من به خواندن و اندیشیدن درباره خواهران رفعت و محبوبه بسیار علاقمند شدم (بوتیانان، خواهر لیلیا فخرو نیز مدتی بعد به انقلاب پیوست). از داوطلب شدنشان به عنوان پزشکان اعزامی الهام گرفتم و از شنیدن خبر مرگ محبوبه غمگین شدم. داشتم به این فکر میکردم که آن افسونی که بسیاری از انقلابیون آن نسل را جادو کرده بود در آن نقشی داشته است یا خیر؟<sup>28</sup> پس از یک دوره تبعید طولانی، لیلیا نیز در سنین نسبتاً جوانی در کشور خود بحرین درگذشت - او از زمان اقامتش در ظفار از بیماری ریوی رنج میبرد، که در نهایت نیز او را مجبور کرد تا در سال ۱۹۷۲ به دفتر رسانه ای PFLOAG در عدن نقل مکان کند.<sup>29</sup> من هم نمیدانم و ای کاش میدانستم که آیا آنها هرگز در جبهه با هم ملاقات کرده اند یا خیر...

دانشجویان داوطلب خلیج در ظفار، عمدتاً بخشی از PFLOAG بودند، یکی از گروه های چپگرا که از جنبش ملی گرایی عربی پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بوجود آمد. اعضای دیگر گروه های سیاسی نیز در آنجا حضور داشتند که انقلاب ظفار را به عنوان نبردی حیاتی در مبارزه برای رهایی منطقه از امپریالیسم قلمداد میکردند.<sup>30</sup> من علاوه بر معلمان و مهندسان بحرینی، در مورد ستیزه جویان کویتی و سعودی و همچنین پزشکان و مربیان نظامی فلسطینی در ظفار نیز مطالبی خوانده ام. لیلیا مسئولیت فرزندان انقلاب را برعهده گرفت: محافظت از آنها از گلوله باران دشمن و شروع به کار مدرسه در جبهه ها - که بسیاری آن را به عنوان پایه آموزش عمومی برای کلاس های مردمی در عمان قلمداد میکنند. این برنامه تحصیلی، دارای ویژگی های یک پروژه منضبط و مبارز چپگرا بود.<sup>31</sup> از دانش آموزان، صرف نظر از جنسیتشان، انتظار میرفت که در جلسه های درسی و گردهمایی های بحث و گفتگو که در آنها خود-انتقادگرایی آموزش داده میشد، مشارکت کنند و آموزش جنگ های چریکی و همچنین نگهداری اردوگاه، نظافت، جمع آوری هیزم و تهیه غذا را تمرین کنند.<sup>32</sup>

گروه های چپگرای خلیج علاوه بر تعهد به مبارزه مسلحانه به عنوان یک تاکتیک انقلابی، با اتخاذ مبارزه طبقاتی، از موضع ضد ایرانی «خلیج-متعلق به جنبش ملی گرایی عربی» عبور کرده و در عوض خواهان «مبارزه مشترک کارگران عرب و ایرانی» شدند.<sup>33</sup> اینکه چگونه همبستگی مردم دو سوی کرانه که مبارزه ضد استبدادیشان آنها را به هم مرتبط کرده بود، در آینده یک منطقه آزاد شده (خلیج و فراتر از آن) ابداع شد برای من روشن نیست. آیا شما در این باره مطالعات بیشتری داشته اید؟ میدانیم یک جغرافیای تخیلی در حال تغییر وجود دارد که از طریق آن احتمالات مورد استناد قرار می گیرد و از نظر مادی به رقابت می پردازد (و گاهی پس می رود). پیوندهای میان کرانه های شمالی و جنوبی خلیج تا امروز تازگی

<sup>28</sup> Salih, 2018.

<sup>29</sup> Takriti, 2013, 125.

<sup>30</sup> Alekry, 2014, 212.

<sup>31</sup> Al Wasat, 2007.

<sup>32</sup> Srouf, 1974.

<sup>33</sup> The Gulf Committee, 2018, 115.

ندارد، همانطور که رفیق لیلا، عبدالنبی الکری، درباره آن نوشته و گفته است: جنبش چپ دیگری هم در خلیج وجود داشت که در تلاقی با اعضای «حزب کمونیست عراق و حزب توده ایران»<sup>34</sup> در دهه ۱۹۵۰ ظهور کرد.<sup>35</sup> برای مثال میتوان به جنبش زیرزمینی کمونیستی ای اشاره کرد که توسط کارگران بحرینی در اواسط دهه ۱۹۵۰ تشکیل شده و توسط فعالان سیاسی ملی گرا و کمونیست کارکشته عرب از عراق و ایران شکل گرفت.

فکر می کنم مهم است ارتباطاتی را که رفیق زیاده و برنا باندار در کتابشان از آن به عنوان بخشی از میراث رادیکال نام برده اند را از قلم نیاندازیم. بهتر است همان کاری را انجام دهیم که آنجلا دیویس، از آن به عنوان برانگیختن «نزدیکی» میان مردم در طول زمان و مکان توصیف میکند. وی مینویسد: «این ارتباط، چه خیالی و چه واقعی، برای درک شرایطی که تحت آن مبارزات انقلابی، اندیشه های رادیکال و نزدیکی میتوانند بوجود آیند، حیاتی است».<sup>36</sup> من فکر میکنم به سادگی بتوان پیوندهایی میان داستان های لیلا و همزمانش، از جمله محبوبه و رفعت، و بسیاری دیگر از انقلابیون را در بستر زمان و مکان تشخیص داد. من فکر میکنم درسی که ما میتوانیم از بررسی زندگی این زنان انقلابی بیاموزیم این است که آنها برای برآورده کردن خواسته های معاصر تاریخی خود همه ی تلاششان را کردند و در بستر رویه مستمری که ایدئولوژی مارکسیسم ارائه کرده بود، تاریخ ساز شدند. ای کاش داده های بیشتری از آنها در دسترس ما بود و ما میتوانستیم بیشتر از شان یاد بگیریم - اگرچه به نظر آرشیه های منطقه ای در حال تکمیلتر شدنند و به مرور شاهد بروز داده های بیشتری خواهیم بود.

به لیلا برگردیم. به لیلابی که یاد، خاطره و تاثیر کارهایش، در زندگی آنهایی که میشناختندش بایگانی شده و تا همیشه طنین انداز خواهد بود. مونا جعبوب، محقق ظفاری، واکنش مادرش به شنیدن خبر مرگ لیلا را اینگونه به خاطر می آورد: «به او گفتم هدی سالم مرد! چشمان مادرم پر از اشک شد و گفت: الله یرهمها (خدایش بیامرزد)... من او را نمیشناختم و ندیدم، اما خدا روحش را بیامرزد، زیرا او برای فرزندان ما معلمی کرد.<sup>37</sup> بنا به گفته رفیقش عبدالرحمن النعیمی (۲۰۱۱-۱۹۴۴)، لیلا فخر و به نوشتن خاطراتش تشویق شده بود، اما در نهایت از انجام این کار خودداری کرد.<sup>38</sup> احتمالاً این بخشی از همان دلیلی است که ما زنان را - همانطور که درباره رمان ورده گفتیم - اغلب از دریچه دید دیگران (بیشتر مردان) میخوانیم و میشناسیم. برای همین است که امروز خوشحال و مشعوفم که من و شما مشغول نوشتن از این زنان هستیم.

این افکار مرا دوباره به پرسشمان پیرامون آرشیو و تاریخ سازی سوق میدهند. درحالی که پدیداری نسبی و منحصر به فرد لیلا کم و بیش به رسمیت شناخته شده، اما همچنان زندگی انقلابی زنان مبارز جنوب

<sup>34</sup> Alekry, 2020.

<sup>35</sup> Musa, 1987, 80-1.

<sup>36</sup> Bhandar and Ziadah, 2020.

<sup>37</sup> Ja'bub, 2008.

<sup>38</sup> Al Mayadeen Podcasts, 2022.

جهانی، در بهترین حالت جرقه ای ست کم سو و یا در بدترین حالت پانویسی ست در روایت تاریخی زندگی مبارزی دیگر. این در حالی ست که ما میدانیم آرشیوی غنی از محتوای تولید شده توسط اعضای جنبش وجود دارد - شامل مجلات، خاطرات، بولتن ها، ادبیات، فیلم و غیره... اینجا میخوام از ایوری گوردن کمک بگیرم تا نشان دهم که ما چگونه در حال دنبال کردن ردپای یک «مسخ شدگی» اجتماعی هستیم «که رویارویی ایست با شبح یا شبحواره ی چیزی. این رویارویی پر است از سردرگمی، پیچیدگی های قدرت و شخصیت، خوف و رجا، خیزش و زوال واقعیت و البته سایه ای از خود ما و جامعه ای که در آن زیسته ایم.»<sup>39</sup> از نظر گوردن، مفهوم تسخیر با نامرئی بودن میانه ای ندارد و جور دیگری ارتزاق میکند، «[تسخیر به معنای حضور چیز است که] نفس کشیدنش و زندگی کردنش آنقدرها هم جلوی چشم نیست، این حضور در مردمان، مکانها، تاریخ، دانش، خاطرات، سبک زندگی و ایده هاست که جریان دارد» - و همین تسخیر هاست که «اقدام به انجام کاری را بر می انگیزد.»<sup>40</sup>

من نامه ام را با سخنانی از مونا جعبوب، که رساله دکتری اش را درباره تاریخ آموزش و تحول اجتماعی در انقلاب ظفار نوشته است، پایان میدهم. او این پرسش را مطرح میکند که: «پس قصه کودکانی که پای پیاده کوهستان های ظفار را زیر پا می گذاشتند چه؟ آیا آنها بخشی از تاریخ آموزش نبودند؟». البته که پاسخی کوتاه به این پرسش «بله» است! اما روایات انقلاب ظفار، زنان انقلابی اش - شامل زنان ظفاری ای که حواسم هست اینجا چیزی از شان ننوشته ام - و همچنین مدرسه ی انقلابی، بسیار بیشتر از مجال این نوشته ی کوتاه برای گفتن حرف دارند. آغاز کار مشترک مان، در من حسی ایجاد می کند که می گوید کار برای انجام بسیار است.

سلما

سلمای عزیز،

تحلیلت در باب «مسخ شدگی» ایوری گوردن و مسئله زنان در جنبش های آزادی بخش و ضد استعماری برایم به طور غریزی گیراست و من باب همدلی سیاسی با تو باید بگویم که همان شبح هایی که تو را رها نمیکنند، گریبان مرا هم گرفته اند. اما این اشباح چه هستند؟ البته که تعدادشان زیاد است، اما من فکر میکنم که در این مورد به خصوص، این ارواح زنان غایب در فهرست تاریخ هستند که ما را رها نمیکنند و خواستار ظهور و بروز آنچه که تا به امروز از نظرها غایب مانده بود هستند. این همان چیزی است که پاتریشیا ویلیامز، با اشاره به مادر مادر بزرگش که الهام بخش گوردن هم بوده، عنوان کرده است، «شناخت شمایی از روی جای خالی اش.»<sup>41</sup>

<sup>39</sup> Gordon, 2008, 134.

<sup>40</sup> Bhandar and Ziadah, 2020, 182.

<sup>41</sup> Gordon, 2008, 6.

برایم جالب است که اشباح تاریخ پیشین و پیش روی حاضرند و همچنان «پرسه»، می زنند. تداوم آنها به این دلیل است شرایطی که آن ها را زنده نگاه میدارد، همواره باقی ست؛ لذا آن ها همچنان به تعقیب ادامه میدهند.<sup>42</sup> اینکه امروز ما به عنوان دو زن فمینیست درباره این زنان انقلابی در مقام عاملان تاریخی مینویسیم، نباید اقدام رادیکالی به نظر برسد، اما همانطور که خودت گفتی شاید تداوم این مسخ شدگی بخشا چرایی این حس تکان خوردگی را توضیح دهد.

مسئله آرشیو و تاریخ سازی در اینجا مهم است زیرا ما میدانیم که این زنان در آنجا حضور داشتند حتی اگر شواهد کافی برای تایید این امر وجود نداشته باشد. خشونت اجتماعی لایه های متفاوتی دارد: از به حاشیه رانده شدن در جنبش های مردانه محور آن زمان گرفته تا در حاشیه نوشته شدن در تاریخ مورخ امروز. اصلا فکر میکنی اگر آرشیو رسمی PFLOAG از جنگ داخلی یمن در سال ۱۹۹۴ گم نشده بود، اسم این زنان را آنجا پیدا میکردیم؟<sup>43</sup> در واقع تازه با پیدا کردن زنان انقلابی ای مانند لیلا در مدرسه انقلاب و خواهران افراز در درمانگاه و بیمارستان بود که ماهیت جنسیتی این نقشها در جریان انقلاب برایم واضح تر شد. من فکر میکنم، این موضوع بر منابع مورد نیاز برای یافتن و بیان داستان های زنان تاثیر می گذارد.

همانطور که خودت اشاره کردی، لافل اگر فهرستی از برخی تولیدات فرهنگی در دسترسمان بود، زمان کمتری صرف جستجو و کنار هم قرار دادن شواهد و قرائن می شد، هر چقدر هم این تلاش عاشقانه باشد، ولی می توانستیم زمان بیشتری را صرف درک عمیقتری از منابع و بازیابی روایات کنیم. مثلاً «صوت الثوره»، بولتن هفتگی PFLOAG را در نظر بگیر، منبعی غنی درباره مشارکت سیاسی زنان در انقلاب ظفار.<sup>44</sup> از طریق این بولتن است که ما بالاخره جزئیات بیشتری درباره سازمان زنان عمانی می یابیم که به طور رسمی در ژوئن ۱۹۷۵ به رهبری وفا یاسر و معاونش، هدی موحد تشکیل شده بود.<sup>45</sup> با بررسی دقیقتر این بولتن، اطلاعات بیشتری درباره اولین کنگره حزب که به طرز وسیع از طرف جمهوری دموکراتیک خلق یمن حمایت شد و همچنین بازدیدهای بین المللی این زنان از کشورهایمانند اتحاد جماهیر شوروی یا ویتنام می یابیم. این زنان، سازمان هایشان و اقداماتی که انجام دادند؛ بخشی از پروژه انقلاب و تاریخ کلی آن است و نمی بایست فقط محدود به بخش مختصری به نام «تاریخ زنان» شود.

علاوه بر این، مونا جعبوب این نکته را نیز مطرح کرده است که سازمان زنان در سال ۱۹۷۵، نزدیک به روزهای شکست نظامی انقلاب تشکیل شد - اما چرا زودتر نه؟! محبوبه افراز در جریان اقامت کوتاهش در ظفار، نقد مفصلی بر انقلاب نوشت. تاملات او پیرامون سازمان زنان به طور خاصی شگفت انگیز است... و احتمالاً میتواند حاوی پاسخ هایی باشد. محبوبه از زنان بحرینی ای (البته بدون ذکر نامشان) یاد میکند که در همان زمان تاسیس مدرسه انقلاب بین سالهای ۱۹۷۰-۱۹۷۱ به دنبال سازماندهی زنان بودند،

<sup>42</sup> Ibid., xix.

<sup>43</sup> Takriti, 2013, 4.

<sup>44</sup> Shamshiri-Fard, 2022.

<sup>45</sup> Sawt al-Thawra, 1975; see also Salim Al-Jadidi, 2020.

اما خاطر نشان می‌سازد که سازمان زنان در مراحل اولیه نتوانست به این هدف برسد.<sup>46</sup> نقدهای محبوبه به طور عام، حول و حوش نزاع طبقاتی میان زنان بورژوازی عضو سازمان و زنان بومی ظفاری است که به ادعای او منجر به ناکارآمدی در سازمان شد. به نظر وی این امر ریشه در عدم درک درست زنان ظفاری و همچنین شکاف عمیق بین کادرهای زنان و پایگاه اجتماعی ای که از آن برآمده بودند داشت. به باور او، زنان ظفاری نمیتوانستند با جریان‌های فراملی که کادرشان محدود به فعالانی متعلق به یک موقعیت اجتماعی شهری و بورژوازی بود ارتباط برقرار کنند. بخشی از انتقادات او به پس از تشکیل شدن سازمان زنان عمان در سال ۱۹۷۵، برمیگردد. یعنی زمانی که کمبود کار عمیق و اساسی در آموزش سیاسی انقلابی احساس میشد. محبوبه اشاره میکند که ایده‌های تشکیل سازمان زنان بدون در نظر گرفتن ظرفیت زمانی و مکانی، برگرفته از جریان‌های فراملی بوده و به شکل غیرارگانیک به ظفار وارد شد.

با در نظر گرفتن محدودیت‌های اینچنینی پروژه‌ی انقلاب، من به تعاملات طبقاتی هم واقفم. ما در بحث‌مان پیرامون انقلاب ظفار، به ندرت به خود زنان ظفاری پرداخته‌ایم. با اینکه این را میدانیم که ظفار مرکز ثقل پروژه‌ی انقلابی بزرگتری در خلیج بود، اما «خرده دهقان پیشه/روستایی» ظفاری کجای این ماجرا قرار دارد؟ حالا بماند تا زن «خرده دهقان پیشه/روستایی» ظفاری. خوشحالم که انتقادهای محبوبه برای ما آموزه‌هایی دارد. (من از نحوه‌ی به کارگیری واژه «خرده دهقان پیشه/روستایی» توسط جامعه آکادمیک زبان انگلیسی چندان دل خوشی ندارم... گاهی فکر میکنم اگر پدر بزرگم، که هرگز خودش را «روستایی» نمیدانست خبردار می‌شد که همه‌ی کتب تاریخی با این عنوان ازش یاد میکنند، چه میگفت؟) مثلاً، زنان عمانی ای که رهبری سازمان زنان را بر عهده داشتند و ما امروز از طریق «صوت الثوره»، وفا یاسر و هدی محاد میشناسیمشان، احتمالاً بیسواد نبوده‌اند. البته که PFLOAG متناسب با طیف گسترده اهداف، اقدامات و خروجی‌های متنوعی هم داشت، اما تصور اینکه عاملی انقلابی از خواندن و فهم مطالب تولید شده توسط جبهه مردمی مانند «صوت الثوره» و یا «۹ یونیا» ناتوان باشد برایم عجیب است. درست است که چنین نشریاتی برای مخاطبان منطقه‌ای و جهانی چاپ میشدند تا علاوه بر همراهی با سیاست‌های بین‌المللی، به ایجاد همبستگی جهانی هم کمک کند، اما شکاف میان خروجی سیاسی هر پروژه انقلابی و عاملیت یا پایگاه اجتماعی آن، خطاری برای تامل در این باره است.

در این فکرم که شاید بهتر است همان‌طور که شما قبلاً به خوبی انجام داده‌ای، وسیله بیانمان را کم‌کم از نوشتاری به تصویری تغییر دهیم تا بهتر بتوانیم ردپای زنان ظفاری را دنبال کنیم. آنچه به ذهنم می‌رسد فیلم مستند هاینی سرور است و مجموعه عکس‌های آرشیوی از: هلن لکنر، فرد هالیدی و بسیاری دیگر از مجموعه‌های شخصی و خصوصی دیگر. اخیراً از پاتریشیا هایز اهمیت مفهوم بصری در نگارش و تحلیل تاریخ را آموخته‌ام - البته به روش مرکزی نه تکمیلی، که به نظر میرسد برای بازیابی تواریخ فرودستان از ذیل که مورد نظر ماست مناسب باشد.<sup>47</sup> این قضیه، استدلال تاریخ‌نگاران فمینیست و

<sup>46</sup> Afraz, 2015, 170.

<sup>47</sup> Hayes, 2006; see also Azoulay, 2019.

اجتماعی را که چند دهه پیش مطرح کرده بودند را یادآور می‌شود: تاریخ سیاسی باید در برگیرنده تاریخ اجتماعی هم باشد.

همانطور که شما اشاره کردید، با در نظر گرفتن پروژه انقلابی آزادیبخش در خلیج از منظری گسترده‌تر، به نظر میرسد که لحظه‌ای از «امکان» وجود داشته، هرچند با وجود تمام محدودیت‌هایی که حتی در آن پتانسیل لحظه‌ای (فراملی) هم جاری بوده. با توجه به شجره‌نامه‌ای که به آن اشاره، جنبش انقلابی مردمی در ظفار عرب محور بوده و تعداد کادر داوطلب ایرانی‌ای که به انقلاب پیوستند اندک بوده است. اگرچه برخی از سازمان‌های چپ‌گرای ایرانی که تعدادی از کادرهای خود را به ظفار اعزام کرده و در سراسر خاورمیانه فعالیت داشتند، اظهار میکنند که فعالیت‌های فراملی خود را بخشی از یک «انقلاب منطقه‌ای» قلمداد میکنند، اما همراهی ایرانیان همواره بیشتر همبستگی محور بود.<sup>48</sup> علاوه بر کادرهای ایرانی که به انقلاب ظفار پیوستند، دانشجویان و فعالان ایرانی در سراسر جهان به‌طور گسترده از مبارزات جبهه آزادیبخش حمایت کرده و به محکومیت نقش شاه در سرکوب انقلاب ظفار پرداختند. اما نکته واضح و در عین حال مناقشه‌برانگیز اینجا بود که چیزی تحت عنوان واژه خلیج «فارس»، در پروژه PFLOAG وجود نداشت زیرا انقلابیون ظفار شاه ایرانی طرفدار آمریکا و انگلیس را یک قدرت اشغالگر و متجاوز منطقه‌ای قلمداد می‌کردند. همانگونه که از نامش پیداست PFLOAG جبهه خلق برای آزادی خلیج عربی اشغالی پروژه‌ای بود برای «خلیج عربی»، به طوری که کار به آنجا کشید که حتی دانشجویان ایرانی حامی انقلاب در کنفدراسیون اتحادیه ملی دانشجویان ایران (CISNU) هم در حمایت از این انقلاب تجدید نظر کردند.<sup>49</sup> آنها تصمیم گرفتند که از انقلاب حمایت کنند و آزادی سیاسی را مقدم بر نامگذاری قرار دهند هر چند تعهد خورا را به خلیج در عین تعهد و تاکید بر نام خلیج «فارس» اعلام کردند. در این دوره، کمیته‌های متعدد همبستگی در خارج از کشور مانند کمیته خلیج مستقر در لندن، و کمیته حمایت از جنبش آزادی بخش در خلیج، مستقر در کالیفرنیا وجود داشتند که ضمن حمایت از پروژه آزادی فراملی، رویای یک «خلیج» دو سویه را در سر میپروراندند.<sup>50</sup> در این میان، فرد هالیدی برای مبارزه متحد مردم دو کرانه عربی و ایرانی خلیج علیه ظلم شاهان و سلاطین منطقه - استدلال مهمی ارائه کرد.

عدم علاقه لایلا فخر و برای نگارش خاطراتش برایم بسیار جالب است. همین امر درباره پوران بازرگان نیز صدق میکند. همانطور که پیشتر نیز به‌طور خلاصه اشاره کردم، احتیاط او در رابطه با پنهان کردن نقشش در جنبش‌های اجتماعی حتی پس از دوره فعالیت مخفیانه‌اش، یک تصمیم سیاسی شخصی بود.<sup>51</sup> به همین دلیل است که بر اساس ردپایی که در اختیار داریم، برخلاف پوران و خواهرش هایدی بازرگان، می‌توانیم با روایات زنانی چون محبوبه و رفعت افراز بیشتر آشنا شویم. هر چقدر که اشباح در اقلای ذهنی و بر انگیزتن تخیلاتمان چیره دست باشند، من دوست دارم از زندگی انقلابی و بین‌المللی پوران بیشتر بدانم. این کار هنوز از طریق گپ و گفت با دوستان، خانواده و هم‌زمان در قید حیاتش امکان‌پذیر است - البته هنوز

<sup>48</sup> Anonymous, 2022.

<sup>49</sup> Matin-Asgari, 2002, 138.

<sup>50</sup> See Shamshiri-Fard, 2022.

<sup>51</sup> Mather, 2007.

صورت نگرفته. مطمئن نیستم که چه باید بکنم وقتی تعهد سیاسی در نهایت به این معنی است که افرادی مانند پوران بازرگان و لیلا فخرو در فراموشی تاریخی خود فعال هستند و به خاطر سپردنشان را برای ما سخت‌تر می‌کنند؟

شاید بتوانیم با سخنان اوری گوردون کلام را به پایان بریم، کلامی که مخاطرات گذشته و حال/آینده را نشان می‌دهد و اینکه چرا درگیر این بحث و گفتگو هستیم:

«تسخیر شدن به نام اراده ای شفافبخش به این معناست که به شیخ اجازه دهید به شما کمک کند تا گمگشته ای را تصور کنید که حتی هرگز وجود نداشته است. و این همان موهبت آرمانشهریست: تشویق به اندوهی پولادین سرشار از لذت برای آنچه از دست داده‌ایم و آنچه هرگز نداشتیم. در آرزوی بصیرت آن لحظه ای که به شناخت می‌رسیم، همانند اشراق کفرآمیز بنیامین، که این می‌توانست بوده باشد و و می‌تواند غیر از این باشد.»<sup>52</sup>

جیران

---

<sup>52</sup> Gordon, 2008, 57.



شماری از فعالان گروه ستاره اتحاد کمونیستی، از گروه ستاره تا سازمان وحدت کمونیستی: راهی به رهایی، وین، اتریش: کتاب رها، ۲۰۲۲.

محبوبه افراز، همراه با انقلابیون عمانی، یادداشت های جنگ ظفار. فرانکفورت: انتشارات اندیشه و پیکار، ۲۰۱۵.

تراب حق شناس، ویراستار، همراه با انقلابیون عمانی، یادداشت های جنگ ظفار. فرانکفورت: انتشارات اندیشه و پیکار، ۲۰۱۵.

المیادین بودکاست خارج الذاكرة، لیلی فخری. من البحرین إلى ظفار العمانية، مناضلة لتحرير الخلیج من الجهل والاستعمار (۱۴ يناير ۲۰۲۲).

سبیکة النجار وفوزیة مطر، المرأة البحرینیة فی القرن العشرين (أوتوا، مسعى للنشر والتوزیع: ۲۰۱۷).  
باسمة القصاب، "لیلی فخری.. ماما «هدی».. أن تكون معلماً قادراً على الجرأة"، الجمعية العمل الوطني الديمقراطي (وعد) صحيفة الوقت، ۳ يناير ۲۰۰۸.

عبد النبي العكري، "من البحرین الى ظفار"، صحيفة العربي الجديد (۱۱ مايو ۲۰۱۵).  
عبد النبي العكري، التنظيمات اليسارية في الجزيرة والخليج العربي (بيروت، فراديس للنشر والتوزیع: ۲۰۱۴).

كامل مهنا، ملحمة الخيارات الصعبة من يوميات الدكتور كامل مهنا (بيروت، دار الفارابي: ۲۰۱۲).  
حسين موسى، البحرین النضال الوطني والديمقراطي ۱۹۲۰ – ۱۹۸۱ (قبرص: الحقيقة برس: ۱۹۸۷).

Al-Jadidi, Salim الجديدي (@al\_salim89). *Twitter Web App*. 6 June 2020, 5:40pm.  
[https://twitter.com/al\\_salim89/status/1269308266191958016](https://twitter.com/al_salim89/status/1269308266191958016)

Al Wasat. "Laila Fakhro." *Al Wasat*, issue 1908, 26 November 2007.  
<http://www.alwasatnews.com/news/265085.html>

Al-Rashoud, Talal. "Modern Education and Arab Nationalism in Kuwait, 1911-1961." Unpublished PhD Thesis. SOAS, University of London, 2016.

AlShehabi, Omar H. "Political Movements in Bahrain Across the Long Twentieth Century (1900–2015)." In Amal Ghazal and Jens Hanssen, eds. *The Oxford Handbook of Contemporary Middle Eastern and North African History*. Oxford: Oxford University Press, 2015.

AlShehabi, Omar H. *Contested Modernity, Sectarianism, Nationalism and Colonialism in Bahrain*. Oxford: OneWorld Publications, 2017.

Azoulay, Ariella Aïsha. *Potential History: Unlearning Imperialism*. London: Verso Books, 2019.

Beaugrand, Claire. *Stateless in the Gulf: Migration, Nationality, and Society in Kuwait*. London/New York: I.B. Taurus, 2018.

Bhandar, Brenna and Rafeef Ziadah, eds. *Revolutionary Feminisms: Conversations on Collective Action and Radical Thought*. London: Verso Books, 2020.

- Bishara Fahad and Hollian Wint. "Into the bazaar: Indian Ocean vernaculars in the age of global capitalism." *Journal of Global History* 16, no. 1, 2021, 44-64.
- Boodrookas, Alex. "The Making of a Migrant Working Class: Contesting Citizenship in the Persian Gulf, 1925-1975." Unpublished PhD Thesis. New York University, 2020.
- Chalcraft, John. *Popular Politics in the Making of Modern Middle East*. Cambridge: Cambridge University Press, 2016.
- Diallo, K. (@nyeusi\_waasi). *Twitter Web App*. 2 June 2021, 10:16pm. [https://twitter.com/nyeusi\\_waasi/status/1400199578427793410?s=20&t=iIQdrx-zLUXbb5JFIV2vyQ](https://twitter.com/nyeusi_waasi/status/1400199578427793410?s=20&t=iIQdrx-zLUXbb5JFIV2vyQ)
- El Attar, Ahmed. "Sonallah Ibrahim: Odd Man Out." Translated by Mona Abu Rayyan. *Bidoun*. Summer 2009. <https://www.bidoun.org/articles/sonallah-ibrahim>
- Gordon, Arielle. "From Guerrilla Girls to Zainabs: Reassessing the Figure of the 'Militant Woman' in the Iranian Revolution." *Journal of Middle East Women's Studies* 17, no. 1, 2021, 64-95.
- Gordon, Avery F. *Ghostly Matters: Haunting and the Sociological Imagination*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 2008.
- Guirguis, Laure, ed. *The Arab Lefts: Histories and Legacies, 1950s-1970s*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2020.
- Halliday, Fred. *Arabia without Sultans*. Harmondsworth: Penguin Books, 1974.
- Hayes, Patricia, ed. *Visual Genders, Visual Histories: Gender & History*. Oxford: Wiley-Blackwell, 2006.
- Ibrahim, Sonallah. *Warda* [2000]. Translated by Hosam Aboul-Ela. New Haven: Yale University Press, 2021.
- Ja'ubub, Mona. "Dhofar, al-Sahar alladhi fi-l-nass wa fi Dhakira-t al-Makan [Dhofar, The Magic that is in People, and Memory of a Place]." *Gulf Centre for Development Policies from Al Waqt* (Bahrain), 27 December 2008. <https://gulfpolicies.org/2019-05-18-07-14-32/93-2019-06-26-10-11-31/919-2019-06-26-13-05-48>
- Jirmanus Saba, Mary. "Heiny Srour on The Hour of Liberation Has Arrived." *Screen Slate*. 3 June 2019. <https://www.screenslate.com/articles/heiny-srour-hour-liberation-has-arrived>
- Khalaf, Abdulhadi (@abduhadikhalaf). *Twitter Web App*. 4 July 2017, 7:55am. <https://twitter.com/Abduhadikhalaf/status/882130657622843392?s=20&t=amQwmkPT2UBvOWmRhSP0Mw>
- Mather, Yassamine. [Untitled]. *Iranian.com*. 21 January 2007. <https://iranian.com/Mather/2007/March/Obit/index.html>
- Matin-Asgari, Afshin. *Iranian Student Opposition to the Shah*. Costa Mesa: Mazda, 2002.
- Moallem, Mino. *Between Warrior Brother and Veiled Sister: Islamic Fundamentalism and the Politics of Patriarchy in Iran*. Berkeley, CA: University of California Press, 2005.
- Moghissi, Haideh. *Populism and Feminism in Iran: Women's Struggle in a Male-Defined Revolutionary Movement*. London: Macmillan Press, 1994.

- Mojab, Shahrzad. "Figures of Dissent: Women's Memoirs of Defiance." In Alison Crosby and Heather Evans, eds., *Remembering and Memorializing Violence: Transnational Feminist Dialogues*, forthcoming.
- Mojab, Shahrzad. "Women and revolution in the Middle East." In Suad Joseph and Zeina Zaatari, eds., *Handbook on Women in the Middle East*. New York: Routledge, 2023, 197-211.
- Musa, Hussain. *Al-Bahrain, al-Nidal al-Watani wa al-Demokrati 1920-1981 [The National Democratic Struggle in Bahrain 1920-1981]*. Tripoli: Al-Haqiqa Press, 1987.
- Nasrabadi, Manijeh. "'Women Can Do Anything Men Can Do': Gender and the Affects of Solidarity in the U.S. Iranian Student Movement, 1961–1979." *Women's Studies Quarterly* 42, no. 3/4, 2014, 127-145.
- Padilla, Fernando Camacho. "Las Relaciones Entre Latinoamérica E Irán Durante La última década De La dinastía Pahleví [Relations between Latin America and Iran during the Last Decade of the Pahlavi Dynasty]." *Anuario De Historia De América Latina* 56, December 2019, 66-96.
- Paidar, Parvin. *Women and the Political Process in Twentieth Century Iran*. Cambridge: Cambridge University Press, 1995.
- Sajed, Alina. "'From what present are we historicizing the left?' Histories and silences of Arab Lefts." *Legal Form*. October 2021.
- Salih, Arwa. *The Stillborn (Notebooks of a Woman from the Student-Movement Generation in Egypt)*. Translated by Samah Selim. London: Seagull Books, 2018.
- Sawt al-Thawra*, no. 160, 5 July 1975.
- Shahidian, Hammed. "The Iranian Left and the 'Woman Question' in the Revolution of 1978-79." *International Journal of Middle East Studies* 26, no. 2, 1994, 223-247.
- Shamshiri-Fard, Marral. "Sawt al-Thawra." *Revolutionary Papers Teaching Tool*. 21 April 2022. <https://revolutionarypapers.org/teaching-tool/sawt-al-thawra>
- Slothuus, Lukas. "Comradely Critique." *Political Studies*. August 2021 (advance online publication).
- Sohrabi, Naghmeh. "Where the Small Things Are: Thoughts on Writing Revolutions and their Histories." *Jadaliyya*. 21 May 2020. <https://www.jadaliyya.com/Details/41154>
- Srour, Heiny. *The Hour of Liberation Has Arrived*. Documentary Film. Lebanon, UK, France: Srour films, 1974.
- Takriti, Abdel Razzaq. *Monsoon Revolution: Republicans, Sultans, and Empires in Oman, 1965-1976*. Oxford: Oxford University Press, 2013.
- The Gulf Committee, *The Gulf Committee Bulletin No. 5: 8 Years of People's War in Oman*. In Hsinyen Lai. "The Social Drivers of International Relations in the Gulf: Gramsci on the Case of Bahrain and Gulf Alignment 1971–1981." Unpublished PhD Thesis. University of Edinburgh, 2018.
- Trouillot, Michel-Rolph. *Silencing the Past: Power and Production of History*. Boston: Beacon Press, 1995.